

دو تناقض در نقد ابوالفضل حرّی بر کتاب از اشارت‌های دریا: بوطیقای روایت در مثنوی معنوی

محمد غفاری

دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات انگلیسی دانشگاه شهید بهشتی

نقد ابوالفضل حرّی^(۱) بر کتاب *از اشارت‌های دریا: بوطیقای روایت در مثنوی معنوی* تألیف حمیدرضا توکلی^(۲) نقدی است موشکافانه و حاصل خوانش سنجشگرانه و ژرف‌کاوی دقیق این پژوهنده حوزه روایت‌شناسی. غرض من از نوشتن این یادداشت کوتاه به‌هیچ‌رو نقد کردن این نقد نیست؛ بلکه فقط می‌خواهم به دو تناقض یا - دقیق‌تر بگوییم - دو ترکیب متناقض‌نما در آن اشاره کنم. تناقض نخست در عنوان این نقد به چشم می‌خورد: «روایت‌شناسی معنوی» که البته چند جای مقاله هم آمده است؛ تناقض دوم در ترکیب «روایت‌شناسی پساساختارگرا» دیده می‌شود (ص ۱۹۴) (حرّی از توکلی ایراد می‌گیرد که چرا «روایت‌شناسی ساختارگرا» را از «روایت‌شناسی پساساختارگرا» متمایز نکرده است).

«روایت‌شناسی^۱» اصولاً شاخه‌ای از نقد «ساختارباور^۲» است^(۳) و نقد ساختارباور هم رویکردی تحلیلی^۳ و توصیفی^۴ است نه تفسیری^۵ یا معناشناختی (به معنای کلی

1. Narratology
2. Structuralist
3. Analytic
4. Descriptive
5. Interpretative

کلمه). روایت‌شناس کاری با معنا و محتوای روایت‌ها ندارد و در عوض می‌کوشد تا با بررسی روایت‌های فرم یا ژانری مشخص، ساختارهای یکسان موجود در پس آن‌ها را شناسایی و طبقه‌بندی کند. این همان کاری بود که نخستین بار ارسطو در رساله *بوطیقا* انجام داد؛ به‌همین دلیل است که روایت‌شناسی را نوعی «بوطیقا» یا حتی گاهی برابر با آن می‌دانند. اما معنا(های) روایت و تفسیر آن، موضوع بررسی «نظریه روایت» است؛ اصطلاحی کلی که معمولاً با نظریه‌های «پساساختارباور»^۲ تداعی می‌شود. در نظریه روایت، تحلیلگر به واکاوی رابطه روایت با مقوله‌هایی چون زبان، هویت، جنسیت، نژاد، ملیت، طبقه اجتماعی، ایدئولوژی و جز آن می‌پردازد. به بیان دیگر، نظریه روایت محل برخورد «روایت‌کاوی»^۳، به معنای تحلیل یک روایت خاص، و حوزه‌های دیگر نقد ادبی مانند نقد روان‌کاوانه، نقد فمینیستی (و رویکردهای مشابه آن)، نقد پسااستعماری، نقد مارکسیستی، گفتمان‌کاوی انتقادی^۴ و غیره است. بنابراین، عبارت «روایت‌شناسی ساختارباور/ ساختارگرا» نوعی حشو قبیح است و عبارت‌هایی نظیر «روایت‌شناسی معنوی» و «روایت‌شناسی پاساختارباور/ پاساختارگرا» هم عبارت‌هایی متناقض و البته بی‌معنا. ابهام دیگر ترکیب «روایت‌شناسی معنوی» این است که خود واژه «معنوی» دو معنا دارد: «غیرمادی» و «معنایی». در هر دو صورت، عبارت «روایت‌شناسی معنوی» متناقض است.

نکته دیگر اینکه مراد حرّی از «روایت‌شناسی شرقی» (ص ۱۸۳) بر نگارنده معلوم نیست. احتمالاً منظور ایشان روایت‌شناسی روایت‌های شرقی است؛ زیرا اصول این روایت‌شناسی همان اصول و روش روایت‌شناسی «غربی» است. در این زمانه که صحبت از دهکده جهانی و ادبیات جهان و جز آن است، بعید می‌دانم کشیدن چنین مرزی میان حوزه‌های ادبیات‌پژوهی درست باشد. از نظر روایت‌شناسان، روایت، روایت است و فرقی نمی‌کند که زمینه پیدایش آن چیست و متعلق به کدام فرهنگ

1. Narrative Theory
2. Poststructuralist
3. Narrative Analysis
4. CDA

است. این قبیل مسائل در نظریهٔ روایت و فرهنگ‌پژوهی^۱ مطرح می‌شود. این تمایز مبهم را ایشان باید بیشتر توضیح بدهند.

همان‌گونه که در آغاز این یادداشت اشاره کردم، نقد حرّی نقدی ارزشمند است که برخی ابهام‌ها و کاستی‌های کتاب توکلی را عیان می‌کند. در پایان، امیدوارم توکلی در ویراست بعدی اثر خود نکته‌ها و پیشنهادهای مفید حرّی را در نظر بگیرد و پژوهشی کامل‌تر و دقیق‌تر عرضه کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابوالفضل حرّی، «به سوی روایت‌شناسی معنوی: نگاهی به کتاب *از اشارت‌های دریا: بوطیقای روایت در مثنوی معنوی* نوشتهٔ حمیدرضا توکلی»، *نقد ادبی*، بهار ۱۳۹۰، س ۴، ش ۱۳، صص ۱۸۱-۱۹۶.

۲. حمیدرضا توکلی، *از اشارت‌های دریا: بوطیقای روایت در مثنوی معنوی* (تهران: مروارید، ۱۳۸۹).

۳. نگارنده اصطلاح «ساختارباور» را به ساختارگرا/ ساختارگرا ترجیح می‌دهد؛ زیرا واضح است که ساختارباوران به ساختارگرایی نداشتند و استفاده از این پسوند در این مورد و بسیاری مورد‌های دیگر (مثل «واقع‌گرا» یا «مکالمه‌گرا») ممکن است خوانندهٔ ناآشنا را گمراه کند. متأسفانه، هنوز هم مترجمان و ناقدان ما هر جا پسوند «-ism» را می‌بینند، بلافاصله در برابر آن «-گرایی» می‌گذارند؛ درحالی که این فقط یکی از معناهای آن پسوند است. ر.ک: داریوش آشوری، «پسوند "ایسم" و مسئلهٔ برابریابی برای آن در فارسی»، *بازاندیشی زبان فارسی* (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۶)، صص ۵۳-۷۰.